

دو قرن مقاومت عالمان دینی قفقاز در برابر کفر و الحاد و دیکتاتوری

سال نهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ۱۰۱ - ۱۲۱
۲۰۱۲ Summer & , Spring ۱, No. ۹ Tārikh dar Āyene-ye Pazhuhesh, Vol.

عادل مولایی*

چکیده

حوادثی که در مسیر سرنوشت یک ملت به وقوع می پیوندد گاهی داستان هایی شگفت انگیز و دردآلود به وجود می آورد که برای آیندگان، هم درس عبرت است و هم مایه تأسف و اندوه. ایران بزرگ اسلامی در سرگذشت خود حوادث تلخ و تأسف بار بسیاری به خود دیده که یکی از غم انگیزترین آنها جدایی بخشی های مهمی از پیکره این سرزمین کهن و تمدن ساز است و آنگاه که بدانیم سبب این تقطیع ها و تجزیه ها علاوه بر قهر و غلبه دشمن متجاوز، خیانت بیگانه پرستان نیز بوده، بسی دردناک تر است.

نوشتار حاضر مختصری از پژوهشی تاریخی و تحلیل و بررسی فرهنگی درباره یکی از بخشهای مهم جدا شده از سرزمین سرافرازمان، ایران بزرگ است که نخستین بار در نشست علمی گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) با عنوان «دو قرن مقاومت عالمان دینی قفقاز» ارائه شد.

کلیدواژه: قفقاز، عالمان دینی، مقاومت، دو قرن.

* دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم و مدیر سابق بخش پژوهش دفتر نمایندگی ولی فقیه در

قفقاز Nashrieh@Qabas.net

دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲۳ - پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۱۱

قفقاز کجاست؟

حاکمیت در قفقاز

منطقه قفقاز دست کم از آغاز حکومت هخامنشیان (۵۳۰ - ۵۵۹ ق) در قلمرو ایران بزرگ جای گرفته و همواره در ادوار مختلف تاریخی تحت حاکمیت سلسله های ایرانی بوده است. پیوستگی فرهنگی، دینی و سیاسی و سایر شئون زندگانی مردمان این سرزمین با دیگر بخش های ایران در طول تاریخ، سندی غیر قابل انکار بر این مدعاست. چه بسیار شاعران و عالمان بزرگی، همچون نظامی گنجوی و خاقانی شیروانی که از این سامان برخاسته به ایرانی بودن خویش مباهات کرده و به خود بالیده اند.

گرچه قفقاز به سبب بهره مندی از مواهب طبیعی و موقعیت خاص جغرافیایی و سیاسی، همواره مطمع نظر رقبای ایران بوده و متجاوزان گاه و بیگاه به بخش هایی از آن تاخت و تاز می کردند، اما هرگز بیش از چند صباحی تحت سیطره بیگانگان باقی نمی ماند و علقه های عاطفی، فرهنگی و سیاسی و اجتماعی مردم منطقه از سویی، و تعلق خاطر پادشاهان ایرانی و مردم ایران به این سرزمین که آن را تحت اشغال می دیدند از سوی دیگر، قفقاز را به ایران باز می گرداند.

جنگ های ایران و روس در آغاز دهه های نخستین قرن سیزدهم هجری و نوزدهم میلادی و سپس تحمیل معاهده های ننگین گلستان در سال ۱۲۲۸ ق/ ۱۸۱۳ م و ترکمانچای ۱۲۴۳ ق/ ۱۸۲۸ م، سرآغاز اشغال طولانی مدت قفقاز را که گویا هدف تلاش های مستمر بیگانگان شمالی و غربی ایران در سده های گذشته بود، محقق ساخت و آنان را به اجرای تراژدی تجزیه ایران موفق کرد و داغ جدایی هفده شهر قفقاز را برای همیشه بر دل ایران و ایرانیان نهاد. اکنون نزدیک به دویست سال است که سرنوشت قفقاز به گونه ای دیگر از آنچه بر کشور ایران می گذرد، رقم می خورد و مردمان این خطّه، حوادثی رنج آور و گاه شگفت انگیز پشت سر می گذارند.

از جمله این حوادث دردآلود، ماجرای است که بر دین و دین داران و عالمان دینی در این مدت رفته و مقاومتی است که عالمان دینی در سنگر پاسداری از ارزش های مذهبی از خود نشان داده اند و این موضوعی است که اهمیت بسزایی دارد، و به جاست که پژوهش های گسترده ای در این خصوص صورت گیرد، چرا که در دو قرن اخیر تمام هم و تلاش دشمن، تجزیه فرهنگی قفقاز پس از تجزیه سیاسی آن بوده و نابودی هویت ملی و دینی مردم این سامان را سرلوحه فعالیت های خود قرار داده اند و دقیقاً وظیفه متقابل ما احیا و تثبیت هویت اصیل دینی و ملی این سرزمین است؛ وظیفه و تکلیفی که علاوه بر جهات معنوی و الزامات دینی، منافع ملی و حفظ استقلال میهن مان آن را اقتضا می کند و لازم می شمرد. متأسفانه به علل متعددی از جریان پایداری جبهه دین داری و مظلومیتی که بر عالمان دینی تحمیل شده، گزارش های اندکی در دسترس است. از جمله این علل و اسباب می توان به اموری چند اشاره کرد:

۱. بی توجهی به تاریخ نگاری و ضبط و ثبت حوادث توسط سربازان جبهه مقاومت دینی که گاه به سبب رعایت اخلاص در جهاد، و گاه به علت بی توجهی به عواقب نگارش نیافتن سیر حوادث و تحلیل آن، و کم اهمیت تلقی نمودن چنین حوادثی و نوشتن کم و کیف آن، صورت گرفته است.

۲. روزگار سیاه رفته بر دین داران و عالمان دینی که مجال هر گونه فعالیت علمی، از جمله نگارش وقایع را از آنان گرفت و اگر کسانی در میان آنان توجه به اهمیت ثبت و ضبط حوادث داشت، آن چنان در گیرودار و کشمکش بود و نبود خود گرفتار بودند که فرصت انجام چنین وظیفه ای عملاً از آنان سلب می شد.

۳. بایکوت شدید خبری توسط جریان سکولار و ضد دین که با اعمال خفقان وحشت زا امکان هر گونه انعکاس اخبار مربوط به جبهه مقاومت دینی را از افراد گرفت که این فصل نیازمند بحث گسترده و ارائه شواهد و مستندهای فراوانی است و مجالی دیگر می طلبد. در قفقاز در موارد بسیاری، افراد به صرف انتساب به عالمی دینی و انجام عمل اندک و کوچک عبادی، توسط دژخیمان کمونیست به زندان و تبعید و حتی به اعدام محکوم می شدند.

پیشینه فرهنگ دینی قفقاز

به نظر نگارنده، سخن از پیشینه فرهنگ دینی قفقاز همانند سخن گفتن از دیگر نقاط ایران بزرگ است که برای هر برهه زمانی و نقطه مکانی آن هزاران شاهد و سند می توان ارائه کرد. مؤلفه هایی که در خراسان و آذربایجان و اصفهان و سیستان و بلوچستان و دیگر ایالات ایران، تشکیل دهنده هویت ایرانی است، دقیقاً در قفقاز نیز موجود است که به اختصار به چهار مورد آن اشاره می شود:

الف: دین در قفقاز

اسناد و شواهد تاریخی به روشنی دلالت دارد بر اینکه بیشتر مردم قفقاز قبل از ظهور اسلام، مانند دیگر مردمان ایران، پیرو آیین زردشتی بوده و در بخش هایی نیز دین مسیحیت داشته اند. پس از ورود اسلام به ایران در سال ۲۲ق به تدریج به اسلام گرویدن و به جز بومیان گرجستان (مسیحی) و ارمنیان مهاجر از هند و اروپا که از سده هفتم میلادی به این سرزمین کوچیده بودند، عمده مردم قفقاز، به ویژه قفقاز شرقی (ارآن، شروان و مغان) به اسلام روی آورده و هماهنگ با دیگر نقاط ایران دین واحد داشتند.

ب: حضور امامزادگان و سادات

یکی از عوامل مهم ترویج و تبلیغ معارف اسلامی در سرزمین های فتح شده توسط مسلمانان، به ویژه ایران، مهاجرت و حضور امامزادگان و سادات علوی بوده که تاکنون توجه بایسته به این موضوع نشده است و جای

پژوهش و بررسی فراوان دارد. امامزادگان و سادات که در واقع حاملان پیام قرآن و اهل بیت(ع) و نماد اسلام ناب محمدی(ص) بودند، به موازات حضور در جای جای ایران، در قفقاز نیز حضور داشته اند که نام بسیاری از آنان در کتاب های تبارشناسی وجود دارد، مانند:

۱. جناب حسین بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن جعفر صادق(ع) که در قرن سوم هجری در تفلیس زیسته و همانجا توسط صفاریه به شهادت رسید.^۳

۲. ابو اسماعیل طباطبا در کتاب معروف خود *منتقلة الطالبیه* اسامی جمعی از فرزندان امام حسین(ع) و حضرت ابوالفضل العباس(ع) را آورده که به شهر بردعه (مرکز وقت قفقاز شرقی) وارد شده و در آنجا اقامت گزیده اند. از آن جمله از فرزندان حسن بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و از فرزندان عمر بن حسن / فطس بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب(ع).^۴

۳. فاطمه صغرا، مشهور به بی بی هیبت، امامزاده مشهوری که مرقدش در ورودی شهر بادکوبه قرار دارد و از قرن سوم هجری توجه ویژه عموم اهالی منطقه را به خود جلب کرده است. از ایشان در منابع متعددی یاد شده و در ادوار مختلف تاریخی، به ویژه در دوران پادشاهان صفوی، عنایت خاصی در مرمت و تولیت بقعه او مبذول شده است.^۵

علاوه بر مواردی که ذکر شد در جای جای قفقاز، مراقد امامزادگان و سادات، همچون امامزاده ابراهیم در شهر گنجه، بی بی حکمیه در نارداران و امامزاده شهر شاماخی و... و نیز خاندان های فراوان سادات وجود دارند و کارکرد مهم فرهنگی، در اشاعه و استمرار باورهای دینی، به خصوص در دوران حاکمیت ملحدان کمونیسم داشته اند.

ج: راویان حدیث و عالمان دینی

به موازات گسترش اسلام و حضور امام زادگان و سادات، از قرن دوم هجری راویان حدیث و عالمان دینی بی شماری از جای جای قفقاز برخاسته اند، به گونه ای که هیچ کتاب تاریخ، تراجم و رجالی را نمی توان یافت که در آن دانشمندانی با نسبت بادکوبه ای و لنکرانی و گنجوی و دربندی و ایروانی و ... در آن نباشد و این خود، نشان دهنده عمق نفوذ اسلام در روح و جان با استعداد و آرمان خواه و پاک طینت مردم منطقه است.^۶ در اینجا تنها نام چند تن از آنان را یاد آور می شویم:

۱. مفضل (الفضل) بن ابی قرّه تمیمی. وی در اصل آذربایجانی بوده و از آنجا به تفلیس کوچ کرده است. او از اصحاب امام جعفر صادق (ع) است که در نیمه دوم قرن هجری می زیسته و کسانی چون احمد بن محمد بن یساری و ابراهیم بن سلیمان سهمی و از تفلیسیان شریف بن سابق از او روایت کرده اند.^۷

۲. بیان بن حمران تفلیسی امامی که از اصحاب امام صادق (ع) است.^۸

۳. عبدالله بن حماد تفلیسی (اواخر سده دوم).^۹

۴. محمد بن عبدالکریم تفلیسی.^{۱۰}

د: عارفان و صوفیان

صرف نظر از نقد و نظر درباره عرفان و تصوّف و عارفان و صوفیان، تأثیر آنان در گسترش فرهنگ دینی غیر قابل انکار است، از این رو، نمی توان نقش آنان را در بررسی پیشینه و زمینه رشد و تعالی فرهنگ دینی از نظر دور داشت. قفقاز نیز به مثابه دیگر مناطق ایران در امتداد تاریخی خویش شاهد نشو و نمای عارفان و صوفیان در بستر جریان فرهنگی خود بوده است که تنی چند از این مقوله ذکر می شود:

۱. شیخ حسن باکوی یا شیخ حسن باکو، از عرفای قرن چهارم هجری که مکرر از او در اسرار التّوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، یاد شده است. وی در خراسان زیسته و همانجا رحلت کرده است.

۲. شاگردان شیخ زاهد گیلانی (م ۷۰۰ ق).

۳. فضل الله نعیمی و عمادالدین نسیمی (مقتول در ۸۱۰ ق) سردسته حروفیان که در قرن هشتم و نهم نهضتی عرفانی و فلسفی را به وجود آورده اند.

۴. سید جلال الدین باکوی یا سیدیحیی شیروانی (۸۱۳-۸۶۷ ق) از عرفای نامدار قرن نهم هجری قفقاز که مریدان بسیار داشته و صاحب آثار متعددی در عرفان است. او در عصر خویش در ایران و برخی سرزمین های اسلامی آوازه داشته است. قبر او در مجموعه کاخ شیروان شاهان شهر قدیمی باکو موسوم به «ایچری شهر» قرار دارد.

با توجه به موارد یاد شده، علاوه بر روشن شدن پیشینه فرهنگ دینی مردمان قفقاز، دلایل گرایش به مذهب تشیع هم زمان با روی کار آمدن دولت صفوی نیز آشکار شود؛ چرا که هر کدام از موارد یاد شده، نقش اساسی در بسترسازی برای پذیرش و اعلام مذهب رسمی شیعه ایفا کردند.

حیات فرهنگ دینی منطقه قفقاز بدین منوال ادامه یافت تا آنکه گاه فراق در رسید. ضعف و آشفتگی دولت قاجار، دشمنان دیرینه و همسایگان زیاده خواه و آزمند ایران را گستاخ کرد و آنان را جرأت تجاوز داد. جنگ های ایران و روس آغاز شد و فرجام تلخ و غم انگیز را رقم زد. قفقاز در پی عهدنامه ها یا به عبارت بهتر، ستم نامه های تحمیل شده در تاریخ های مذکور (گلستان ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ق/ ۱۸۱۳ م و ترکمنچای ۵ شعبان ۱۲۴۳ ق/ ۱۸۲۸ م) از ایران جدا و دستخوش طوفان سهمگین ظلم و کفر تزاری و سپس بلشویکی شد.

دو برهه زمانی مبارزات

قصه پر غصه دین و دین داری در قفقاز را در این دوران ۲۰۵ سال (با مبدأ قرار دادن تاریخ معاهده گلستان ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ق تاکنون ۱۴۳۳ ق) به دو برهه زمانی تقسیم کرده و به بررسی اجمالی آن می پردازیم؛ چرا که این دو برهه، تفاوت های عمده ای از جهات مختلف دارند که ضمن بحث به بیان آن پرداخته خواهد شد.

برهه نخست: از سال ۱۲۲۸ تا ۱۳۳۵ ق / ۱۸۱۳ تا ۱۹۱۷ م. (۱۰۶ سال قمری و ۱۰۴ سال میلادی) دوره پیروزی انقلاب بلشویک ها و حاکمیت دولت کمونیستی.

برهه دوم: از سال ۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۷ م تا فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در سال ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۱ م. (۷۷ سال قمری و ۷۴ سال میلادی).

برهه اول (۱۲۲۸-۱۳۳۵ ق)

برهه زمانی اول که ۱۰۴ سال میلادی و ۱۰۶ سال قمری را در بر می گیرد، بخشی از دوران حاکمیت خاندان رومانوف بر روسیه است. خاندانی که بیش از ۳۰۳ سال بی هیچ قید و شرطی مالکیت سرزمین پهناور و اقوام مختلف مردم روسیه را در اختیار خود داشت و تزار در صدر این حاکمیت بود و حکومتی مطلق العنان و کاملاً استبدادی را اداره می کرد.

در آغاز این مقطع زمانی، مردم مناطق به اشغال درآمده قفقاز چنان تحت فشار و تعدی متجاوزان روس قرار گرفتند که طی نامه های فراوان دست تظلم به سوی مراجع وقت شیعه دراز کرده و از آنان استمداد طلبیدند که این خود نشانه امید بازگشت مردم منطقه به دامن کشورشان بود. فتوای جهاد مرجع وقت شیعه حضرت آیت الله سید محمد مجاهد و دیگر مراجع و فقها و حضور آنان در جبهه جنگ، فتح و پیروزی های درخشانی در پی داشت. اما خیانت و سستی عده ای از دولتمردان و شاهزادگان قاجار شکستی دردناک تر به ایران تحمیل کرد و معاهده ننگین دوم منعقد شد و علاوه بر مناطق پیشین، نقاط دیگری به تصرف دشمن درآمد. سرخوردگی حاصل از این شکست ها از سویی، و ضعف و آشفتگی فلاکت بار پادشاهان قاجار از سوی دیگر، موجب شد نه امیدی برای مردمان آن سوی ارس برای الحاق به سرزمین مادری باقی بماند، و نه انگیزه و قوایی برای بازپس

گیری مناطق اشغالی از دست دشمن برای مردم سایر مناطق ایران فراهم شود. بدین سان چون مادری که مرگ فرزند را باور کند و بر اندوه آن صبوری پیشه گیرد، مردم ایران شکست را پذیرفته و بر فراق ساخته و سوختند.

الف. مقاومت مسلحانه

به رغم آنکه دولت روس تزاری سیاست همسان سازی فرهنگی را در پیش گرفت و درصدد نابودی هویت دینی و ملی مناطق تحت اشغال برآمد، اما طوبای اندیشه و هویت شیعی - ایرانی، به ویژه در قفقاز شرقی تناورتر و ریشه دارتر از آن بود که به سهولت از جا کنده شود. در این دوران، مردم مسلمان منطقه به رهبری عالمان دینی به شیوه های مختلف هویت خود را پاس داشته و از مرزهای اعتقادی خود به دفاع برخاستند، حتی عده ای از عالمان دینی دست به سلاح برده و مقاومت مسلحانه را برگزیدند که عبارت اند از:

۱. آیت الله میرزا احمد لنکرانی

محقق فرزانه تاریخ معاصر ایران، استاد علی/ابوالحسنی «منذر» - رضوان الله تعالی علیه - یکی از این موارد را به نقل از مرحوم آیت الله شیخ حسین لنکرانی چنین گزارش می کند:

نیای بزرگ و جدّ ثانی لنکرانی، شادروان آیت الله مجاهد حاج ملا میرزا احمد مجتهد در شیروان از توابع لنکران سکونت داشت و از احترام عمومی برخوردار بود. با شروع جنگ های معروف ایران و روس تزاری در عصر فتحعلی شاه او پا به عرصه ستیز با تجاوزات ارتش گذاشت و در جریان همین مبارزه، از شیروان خارج و در اثر تقاضای مصرّانه علما و مردم مسلمان و شیعه قفقاز همراه خانواده پرجمعیت خویش به لنکران رفت که در آن موقع نسبت به قفقاز موقعیت قم امروز را نسبت به ایران داشته است.

بنا به این نقل/استاد ابوالحسنی پس از تحمیل معاهده های ننگین و برقراری صلح، آیت الله میرزا احمد لنکرانی از جهاد باز نایستاد و به مبارزه مسلحانه ادامه داد تا آنکه:

«چون مراجعات مکرر مأموران سیاسی و نظامی روس برای انصراف آن عالم مجاهد از مبارزه به نتیجه نرسید و ترور یا حبس آن مرد بزرگ هم به علت شهرت و نفوذ فوق العاده ایشان برای دولت روس سهل و آسان نبود، ناگزیر نامه ای از سوی امپراطور روس به فتحعلی شاه نوشته شد و خواسته شد که به حاج میرزا احمد توصیه کند دست از مبارزه و رهبری جنگ مسلحانه علیه روس ها بردارد. فتحعلی شاه به حاج میرزا احمد مجتهد نوشت: «جهاد فی سبیل الله شما که حکم اسلام است، ایجاد محذور کرده و آن را به ما نسبت می دهند و شاید با صلحی که به وقوع پیوسته، خلاف مصلحت

باشد. «حاج میرزا/احمد پس از وصول نامه از شدت تأثر ناشی از قرار گرفتن در این محذور دردناک، یک روز بیشتر طاقت نیاورد و پس از فراخواندن یازده فرزندش که یکی حاج شیخ حسین، جدّ مرحوم آیت الله شیخ حسین لنکرانی بوده و همه مجتهد بوده اند، پس از تذکر تکالیف مهم ایشان پس از مرگ خود و وصیت به اینکه بعد از او نخست، فرزند ارشد وی حاج شیخ عبدالعزیز و سپس حاج شیخ حسین و سرانجام سومین فرزند مجتهدش امور مسلمین را اداره کنند، در حال سجده نماز صبح روح بزرگش به اعلیٰ علّیین پیوست و در جوار رحمت حق منزل گزید. پس از مرگش مردم قفقاز مرقد و بقعه ای برای او بنا کردند که تا امروز زیارتگاه مسلمانان آن دیار است. پس از میرزا احمد، حاج شیخ عبدالعزیز فرزند ارشد وی مدتی جنگ با ارتش تزاری را ادامه داد تا اینکه تدریجاً با تغییر شرایط و کاهش توان مقاومت در مقابل فشار دولت روس قفقاز، همراه با پنج برادر خود، از جمله حاج شیخ حسین، جدّ مرحوم آیت الله لنکرانی و پانصد تن از نزدیکان و باقی گذاشتن بقیه برادران به عنوان گروگان مجبور به ترک قفقاز و مهاجرت به سوی ایران شد.»^{۱۱}

۲. آیت الله شیخ عبدالله کلوزی لنکرانی

یکی دیگر از عالمان دینی که به دفاع مسلحانه و پایداری برخاست، آیت الله شیخ عبدالله کلوزی لنکرانی است. وی از علمای صاحب نام منطقه لنکران بوده است. پدر و اجداد وی و همچنین فرزندانش از عالمان برجسته و مجاهدند که تا آخر عمر، علم مبارزه را افراشته داشت و سلاح جهاد را کنار نگذاشت و با گردآوری مسلمانان غیرتمند و جوانان متعهد، جبهه مقاومت تشکیل داد و به دفاع از ارزش های دینی همت گماشت. احتمال دارد در گذشت ایشان در اواخر قرن سیزدهم هجری رخ داده باشد. پس از ایشان فرزندانش حضرات آیات شیخ جعفر و شیخ محمد و سپس نوه او آیت الله میرزا عبدالحسین واعظی لنکرانی راه پدر را ادامه دادند که در بخش دوم به آنها پرداخته خواهد شد.

ب: مقاومت فرهنگی

عرصه مقاومت فرهنگی و تلاش برای جلوگیری از نفوذ افکار و اخلاق دشمن متجاوز، عرصه ای وسیع تر بود، به ویژه آنکه رفته رفته نسل های بعدی از گذشته خود فاصله گرفته و تحت تأثیر افکار و رفتار بی بند و بار روس ها واقع و از ارزش های اسلامی دور شدند. هرگز سخن به گزاف نیست اگر بگوییم روحانیت و عالمان دینی در این دوران، یگانه حصن مستحکم مقاومت در برابر این تهاجم فرهنگی دشمن بود، چراکه گرچه قفقاز به لحاظ سیاسی از ایران جدا شده بود، اما از لحاظ فرهنگی و هویت دینی و ملی، همچنان در قلمرو ایران محسوب می شد و تجزیه ای صورت نگرفته بود. هنوز در عمده مناطق قفقاز، دین اسلام و مذهب تشیع تنها آیین رایج بود و در مناطقی هم که مسیحیت رایج بود، تعلّق خاطر عمیقی به ایران وجود داشت. هنوز مردم قفقاز با الفبای عربی

و فارسی می نوشتند و قرائت قرآن و *بوستان* و *گلستان سعدی* و *نصاب الصبیان* و *خلاصه الحساب* و *تاریخ نادری* کتاب های متداول مکتب خانه های قفقاز بود. هنوز نویسندگان به فارسی می نوشتند و می خواندند، شاعران، اشعار خود را به فارسی می سرودند و دیوان شاعران بزرگی، همچون سعدی و حافظ، مولوی، نظامی گنجوی، خاقانی، انوری، بیدل، صائب و در میان مردم رایج بود. هنوز حوزه های علمیه دایر بود و روحانیان و عالمان دینی در حلقه های درس خود صرف و نحو و بیان و بدیع و منطق و فقه و اصول و فلسفه و کلام و حدیث و تفسیر را به شاگردان خود می آموختند. هنوز مجالس و منابر دایر بود و زیباترین و عاشقانه ترین نغمه صوت دل انگیز روضه خوانان بود که دنیایی از شور و عشق و احساس و اعتقاد و ایمان و ایثار و از خودگذشتگی در راه حق را در بازگویی حوادث کربلا به مردم منتقل می کردند. در آن زمان، واعظان و خطیبان مشهوری، همچون حاج میرصالح تاج الزکرین اردبیلی و ملا غلامعلی آلاپالاز اوغلی و دیگران از اردبیل و دیگر شهرهای ایران به باکو و لنکران و گنجه و سالیان می رفتند و به وعظ و ارشاد می پرداختند. هنوز مرثیه سرایان بسیاری بودند که به زبان آذری و فارسی نوحه های جانسوز درسوگ اهل بیت(ع) و اشعار در مدایح آنان می سرودند. هنوز مردم عاشقانه به زیارت مکه و مدینه و قبرستان بقیع و عبتات عالیات و مشهد مقدس می شتافتند و فرزندان خود را راهی حوزه های علمیه ایرن و عراق می کردند تا جایی که در حوزه علمیه نجف اشرف مدرسه ای تحت عنوان «بادکوبه ای ها» دایر بود و اکنون نیز وجود دارد. بدین لحاظ در این دوران به رغم تنگناهای به وجود آمده توسط حکومت تزاری هنوز شهرها و روستاهای قفقاز شاهد حضور مجتهدان بزرگ و روحانیان بافضیلت و برجسته بود و همانند شهرهای ایران تحصیل کردگان نجف و قم و مشهد و اصفهان و دیگر حوزه های علمیه، حضوری پررنگ در شهرهای قفقاز داشتند.^{۱۲} برخی از چهره های شاخص مقاومت فرهنگی در این برهه زمانی که با حضور خویش مایه دلگرمی مؤمنان می شدند و آنان را در برابر دشمن استوار می ساختند، عبارت اند از:

۱. آیت الله میرزا ابوتراب بادکوبه ای*

وی در سال ۱۲۳۲/م ۱۸۱۷ق در باکو متولد شد. در مدرسه میرزا حسیب قدسی باکو مقدمات را آموخت و در نجف اشرف به درس آیت الله شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) و سید ابراهیم قزوینی و شیخ محمد حسین رازی اصفهانی حاضر شد و به مقام اجتهاد رسید. چند سالی نیز در مدینه اقامت گزید و از علمای آنجا بهره یافت، سپس به زادگاهش بازگشت و به خدمات دینی اشتغال ورزید. ایشان را از برجسته ترین عالمان عصر خود در قفقاز به شمار آورده اند که تکیه گاه معنوی مردم بوده است. او در سال ۱۳۲۸/م ۱۹۱۰ق دار فانی را وداع گفت و در باغ شخصی خود در قصبه «مردکان» از توابع باکو به خاک سپرده شد و اکنون قبر شریفش زیارتگاه مردم است.

۲. آیت الله شیخ محمد امین مجتهد ناردارانی

وی در سال ۱۸۳۷م/۱۲۵۲ق در قصبه «نارداران» (از توابع باکو) که اهالی آن به تدین و شور انقلابی مشهورند، متولد شد. مقدمات را نزد روحانیان منطقه آموخت و مراتب اجتهاد را در نجف اشرف در محضر شیخ مرتضی انصاری و میرزا حبیب الله رشتی و مولی محمد فاضل/ایروانی پیمود. پس از ۴۳ سال اقامت در نجف به زادگاه خویش بازگشت و پناه معنوی مردمان دیار خود شد. در سال ۱۹۲۳م/۱۳۴۱ق دار فانی را وداع گفت.

۳. آیت الله شیخ جواد علیزاده بادکوبه ای

در سال ۱۸۶۴م/۱۲۸۰ق در باکو ولادت یافت و مقدمات را در مدرسه میرزا حسیب قدسی آموخت. در جوانی به نجف اشرف رفت و در دروس آیات عظام مولی محمد فاضل/ایروانی، میرزا حبیب الله رشتی، فاضل شریانی، و در سامرا در درس میرزا محمد حسن شیرازی حاضر شد و به مقام اجتهاد رسید، آنگاه به تهران رفت و علوم عقلی را نزد استادان آنجا فراگرفت. حدود سال ۱۹۰۰م به زادگاه خود بازگشت و به انجام رسالت روحانی خود اشتغال ورزید و سرانجام در سال ۱۹۱۸م/۱۳۳۶ق درگذشت و پیکرش در مقبره سامیه قصبه «بوزونا» از توابع باکو، زادگاه آبا و اجدادیش به خاک سپرده شد که اکنون زیارتگاه مردم منطقه است.

۴. آیت الله شیخ عبدالغفار قُبائی

وی در سال ۱۸۵۰م/۱۲۶۶ق در لنکران متولد شد و مقدمات را در حوزه علمیه لنکران آموخت. در جوانی به نجف رفت و ملازم درس و بحث حضرات آیات عظام، شیخ اعظم مرتضی انصاری، سید حسین کوه کمری، مولی محمد فاضل/ایروانی، میرزا حبیب الله رشتی، شیخ محمد حسن مامقانی شد و به مقام اجتهاد رسید، آنگاه به زادگاه خود بازگشت و مدتی در لنکران توقف کرد و سپس شهرستان قُبا را برای سکونت برگزید و به فعالیت های دینی پرداخت. وی را از عالمان بزرگ روزگارش دانسته اند که جایگاهی رفیع در میان مردم داشته است. درگذشت او در خلال سال های ۱۹۱۷ - ۱۹۱۹م/۱۳۳۵ - ۱۳۳۷ ق رخ داد و در قبرستان شهرستان «قبا» به خاک سپرده شد.

در این میان، جمعی از علما و نیز تجار و مردم متدین از شدت وخامت اوضاع و تنگناهای به وجود آمده، ناگزیر جلای وطن نموده و به شهرهای ایران اسلامی مهاجرت کردند، از جمله:

۱. آیت الله سید علی/ایروانی (۱۲۵۸ - ۱۳۲۴ ق / ۱۸۴۲ - ۱۹۰۶م) که به تبریز مهاجرت کرد.

۲. آیت الله شیخ ابراهیم حائری لنکرانی (۱۲۳۰ - ۱۳۱۴ ق / ۱۸۱۵ - ۱۸۹۶م) که در نجف اشرف اقامت گزید و از استادان و مراجع آنجا شد.

آنچه به اختصار بیان شد حکایت صد سال نخست دو قرن اخیر است که عالمان و روحانیان با تمام فراز و فرودها و تنگناها و گرفتاری ها، در سنگر دین مقاومت کرده و چراغ ایمان و رستگاری را فروزان نگاه داشتند.

برهه دوم (۱۳۳۵-۱۴۱۲ق)

اما حکایت برهه دوم بسی دردناک است و روایت آن بسیار حزن انگیز و داستانی شگفت آور است که ملتی چنین در معرض کشتار و تبعید و اسارت واقع شوند و رشته هویت و فرهنگ درخشان میان آنان و گذشته شان بدین سان وحشیانه به تیغ ظلم و الحاد گسسته شود.

به رغم ادعاهای پرهیاهو و با زرق و برق و انقلاب گران بلشویک مبنی بر ایجاد جامعه بی طبقه و رعایت عدل و برابری و احترام به حقوق اقوام و عقاید و آداب و رسوم و شهروندان و شعارهایی بسیار از این دست که حتی موجب شد عده ای از مسلمان زاده ها فریب خورده و به طرف داری و یاری آنان برخیزند، پس از پیروزی در اکتبر سال ۱۹۱۷ چهره وقیح و خشن ملحدان کمونیسم نمایان شد. برخی از تفاوت های اساسی میان تزارها و کمونیست ها را شاید بتوان در چند جمله خلاصه کرد: تزارها به رغم ظلم و ستم های بی حد، هر چند به ظاهر، خویش را مسیحی دانسته و از کلیسای ارتودکس پیروی می کردند. اگرچه این امر برای پیشبرد اهداف سیاسی شان بوده باشد. اما کمونیست ها اساساً دین و خدا را امری موهوم، و آفت و افیون ملت ها دانسته و می گفتند بایستی از بیخ و بن برکنده شود.

تزارها با همه خودکامگی و استبداد و خفقان، ملاحظاتی درباره کشتار انسان ها داشتند، اما کمونیست ها، به ویژه استالین، تشبث به هر وسیله را برای نیل به اهداف مجاز می دانست هر چند به قیمت قتل میلیون ها انسان باشد. این جمله از ژوزف استالین است که: «هر مرگی یک تراژدی است، ولی مرگ یک میلیون تن صرفاً آمار است.»^{۱۳}

بلشویک ها حکومت خود را بر این اساس برپا داشته و اقوام و سرزمین های امپراطوری گذشته روسیه را تحت سیطره خود گرفته و با اقتدار کامل به اجرای سیاست های خود در تمام زمینه ها پرداختند. یکی از اهداف مهم کمونیست ها همانند تزارها، همسان سازی قومی و ملی و ایجاد هویتی واحد به نام شوروی سوسیالیستی بود. در این فرض می بایست تمام اقوام و عقاید موجود، در ترکیب شوروی همگون شده و از عقاید و آداب و رسوم خود دست بردارند. این سیاست در مورد اقوام مسلمان، به ویژه شیعیان قفقاز با شدت و حدت بیشتر اجرا شد، چرا که آنان در بنیاد تفکر الهی خود عناصری مانند جهاد و شهادت و ظلم ستیزی و مقابله با کفار و متجاوزان را داشتند و عالمان دینی و روحانیان شیعه سردمدار نهضت های بزرگ و کوچک بر اساس چنین تفکری بودند. روس ها هنوز خاطره فتاوی کوبنده مراجع شیعه و حضور پرشور آنان در جبهه های جنگ بر ضد خود را که فوج فوج جهادگران را به میدان رزم کشاند و می رفت که دست تجاوزکار آنان را برای همیشه قطع کند، از یاد نبرده

بودند و نیز حماسه های کوه نشینان داغستان را به رهبری عالمی دینی که ده ها سال شکست و زبونی را بر آنان تحمیل کرد، فراموش نکرده بودند. همچنین مقاومت های گاه و بی گاه مسلحانه و پایداری فرهنگی روحانیان شیعه را به خوبی رصد کرده و به زعم خود می دانستند ضربه نهایی را کجا فرود آورند و کار را یکسره کنند. آنان با این ملاحظات، پس از تثبیت پایه های قدرت خود و تسویه حساب های سنگین و جنگ قدرت خونین میان خود، در اولین فرصت سراغ مسلمانان، به ویژه شیعیان قفقاز آمدند:

۱. نخست از سال ۱۹۲۰م زیارت حج و عبتات عالیات و اماکن مقدسه را ممنوع کردند.

۲. از سال ۱۹۲۴م تبلیغ و عمل و تظاهر به شریعت اسلامی مطلقاً ممنوع شد.

۳. در سال ۱۹۲۸م کلیه مدارس دینی تعطیل شد.

۴. در سال ۱۹۲۹م الفبا به لاتین تغییر پیدا کرد و در سال ۱۹۳۹م از لاتین به روسی تغییر داده شد و این، یکی از سهمگین ترین ضرباتی بود که می توانست ملتی را از پای درآورد و به حیات علمی و فرهنگی آن پایان دهد؛ ملتی که یک شبه از تمام هستی معنوی خویش ساقط شد و تمام آثار علمی و فرهنگی گذشتگان خود را زیر خروارها خاک تیره بختی دفن شده یافت. نسل کنونی قفقاز هرگز توان خواندن یک سطر از آنچه از گذشتگان خود به ارث برده و حیات علمی و معنوی شان در گرو آن است را ندارند. بگذریم از خط و شعر و دیگر اقسام هنر که با تغییر الفبا نابود شد و از خان استعداد آنان به یغما رفت.

۵. در سال ۱۹۳۰م کلیه موقوفات مصادره، و مساجد به حالت تعطیل درآمد.

۶. پس از آن، کشتار و تبعید و حبس علما و روحانیان به صورت رسمی آغاز شد. این دوران از وحشتناک ترین دوران های حاکمیت کمونیست هاست. عالمان دینی در آن روزگار، مصداق کامل این آیه شریفه بودند: «و از آنان انتقام نمی گرفتند جز این که آنان به خدای شکست ناپذیر ستوده، ایمان آورده بودند.» (بروج: ۸)

چه بسیار عالمانی را که به طرز فجیعی به شهادت رساندند، زندانی و تبعید کردند، به دریا افکندند و غرق کردند. در بسیاری از موارد، پس از دستگیری، هیچ کس از سرنوشتشان باخبر نشد و تاکنون نوادگانشان چشم به راه آنانند. و چه بسیار عالمانی که در غربت و تنهایی و در اوج مظلومیت، به طور پنهانی به سر برده و در زیر یوغ ستم در گمنامی جان سپردند.^{۱۴}

یکی از جهاتی که در مقایسه با دوران تزارها در این دوران شدت یافت، حمله های جریان سکولار و وابستگان جریان فکری تجدد طلبی به روحانیان بود. اینان که همواره شرافت و نجابتشان در گرو تشبّه و تشبّث تمام عیار به بیگانگان بود، با حربه مطبوعات و تئاتر و سینما به یاری جلادان شتافته و آتش تهیه حذف فیزیکی جریان

دینی را فراهم کردند. یکی از فیلم‌ها و نمایشنامه‌هایی که در دهه‌های آغازین قرن بیستم به اجرا درآمد، «دلی کور» است. کور، نام روخانه‌ای است که در اینجا او را دیوانه لقب داده‌اند و به معنی «رودخانه دیوانه کور» است. در این فیلم موهن که اکنون نیز از برخی شبکه‌های جمهوری آذربایجان پخش می‌شود، اعمال وقیحی به یک روحانی نسبت داده و صحنه‌های زشتی نشان داد می‌شود. به هر حال، در این دوران نیز عالمان دینی همه مخاطرات و تمام مرارت‌ها و رنج‌ها را به جان خریده و به دفاع از کیان ایمان خویش برخاستند. گروهی با صراحت، مخالفت کرده و تشکل‌های مردمی و دینی ایجاد نمودند تا در آخرین سنگرها با شجاعت تمام سرود شهادت سر دهند که به معرفی چند تن از آنان می‌پردازیم:

۱. شیخ الشهدای قفقاز، آیت الله شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای

وی سرآمد فقیهان و عالمان بزرگ و سرسلسله مجاهدان مسلمان قفقاز است. حدود ۱۲۶۶/۱۸۵۰م در شهر بادکوبه دیده به جهان گشود و مقدمات را در مدرسه میرزا حسیب قدسی آموخت. وی در جوانی رهسپار نجف اشرف شد و در حلقه شاگردان حضرات آیات عظام مولی محمد فاضل ایروانی و میرزا حبیب الله رشتی قرار گرفت و در معقول نیز از علامه برغانی بهره برد و به مقام شامخ اجتهاد نایل شد. در دهه آخر قرن نوزدهم میلادی به باکو بازگشت و با توجه به عظمت علمی و معنوی اش در صدر علمای اعلام منطقه قفقاز نشست و چون آفتابی در میان ستارگان علم و معنویت درخشید و محبوب دل مردمان و مرجع مسلمانان گردید و علما و مراجع وقت جهان تشیع، عموم مردم قفقاز را به وی ارجاع داده و اطاعتش را لازم شمردند. علاوه بر جایگاه رفیع علمی و معنوی، ویژگی‌هایی چون شجاعت و صراحت لهجه، ظلم ستیزی، بی‌باکی در رویارویی با ستمگران و صاحبان افکار الحادی، معظم له را بر آن داشت تا با تمام توان در مقابل تهاجم فرهنگی و ظلم و ستم روسیه تزاری بپاخیزد و برای پاسداری از قرآن و اسلام تیغ جهاد برکشد. در این راه، بارها تهدید شد و فرزندش محمدعلی در جریان حمله آرامنه به شهادت رسید.

پس از انقلاب کمونیستی و حاکمیت دولت الحادی، شیخ که نفوذ فوق العاده مردمی داشت، عالمان مجاهد و یاران جان برکف خویش را فرا خواند و با تشکیل جبهه‌ای با نام «جمعیه دعوه الإلهیه» در بادکوبه، مرکز قفقاز شرقی، به مبارزه با ملحدان کمونیست پرداخت و آشکارا «لنین» و پیروانش را در خطابه‌ها کافر خواند و زیر ضربات برهان و استدلال گرفت تا آنکه در سال ۱۳۵۰ق/۱۹۳۱م ستمگران کوردل بلشویک حضور آفتاب گونش را برنتافته و حضرتش را همراه سی نفر از علمای اعلام بادکوبه، از جمله علامه شیخ حسین رامانایی و شیخ حنیفه بادکوبه‌ای، سیدمحمد بادکوبه‌ای و دیگران دستگیر کرده و پس از چهارماه شکنجه به دار آویختند. بدین سان، شهادت این بزرگمرد دین و سیاست که مظهر غیرت، حمیت، شجاعت و شهامت عالمان شیعی و روحانیان علوی است، برگ زرین دیگری بر صفحات پرافتخار رهروان صراط مستقیم قرآن و پیروان راستین امیرمؤمنان علی(ع) افزود.

۲. علامه شیخ حسین رامانایی

وی از یاران و هم رزمان شیخ شهید/عبد/الغنی بود. در نجف اشرف از شاگردان شیخ محمدحسن مامقانی و سیدمحمدکاظم طباطبایی و آخوند خراسانی بود. او حافظ قرآن، و محفلش مجمع عالمان دینی عصر خویش بود. به جهاد با کفار کمونیست برخاست و در سال ۱۹۳۷ م به شهادت رسید.

۳. آیت الله شیخ محمد پیش نماز زاده گنجوی

او در سال ۱۲۷۵ق/۱۸۵۹م در شهر گنج متولد شد و تحصیلات خویش را ابتدا در حوزه عملیه تبریز نزد میرزا جواد آقا مجتهد و میرزا باقر مجتهد فراگرفت، سپس به زادگاهش بازگشت و به سبب مبارزات با ۲۳ نفر از علمای گنجه دستگیر و به ترکمنستان تبعید شد. اما از تبعیدگاه گریخت و به نجف اشرف رفت و سه سال در درس حضرات آیات عظام سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، آخوند خراسانی و شریعت اصفهانی شرکت کرد. دوباره به گنجه بازگشت و با یاران خود جمعیت «دفاع» را تشکیل داد و به فعالیت های فرهنگی و سیاسی پرداخت و سرانجام در هفدهم ذی قعدة ۱۳۵۶ق / بیستم ژانویه ۱۹۳۷م دستگیر و زندانی شد و سپس توسط دژخیمان کمونیست به شهادت رسید.

۴. آیت الله سیدمحمد مشتاقایی بادکوبه ای

وی فرزند آیت الله میرعبد/الغنی مشتاقایی است. که در سال ۱۳۰۲ق/ ۱۸۸۵م متولد شد. مقدمات و سطوح عالی را نزد پدر و دیگر عالمان منطقه آموخت. بعد از آن به نجف رفت و پانزده سال از محضر سید محمدکاظم طباطبایی یزدی و آخوند خراسانی و میرزا محمد حسین نایینی بهره برد و به درجه اجتهاد رسید، آنگاه به زادگاهش بازگشت و به فعالیت های دینی پرداخت. وی از یاران شیخ شهید/ان قفقاز شیخ عبد/الغنی است که همراه ایشان در سال ۱۹۳۱م دستگیر و پس از یک سال به شهادت رسید.

۵. آیت الله شیخ محمد لنکرانی

در آن زمان، منطقه لنکران قفقاز از لحاظ دینی جایگاه قم را در ایران زمانِ ما داشت. خاندان های متعدد سادات و علم و فضیلت در این سامان زیسته و شخصیت های علمی و معنوی بسیار از آن جا برخاسته اند. از جمله خاندان های علم و جهاد و اجتهاد، خاندان آیت الله شیخ عبد/الله لنکرانی است که در بحث پیشین به آنها پرداخته شد. فرزندان ایشان حضرات آیات شیخ جعفر و شیخ محمد نیز از علمای اعلام و روحانیان عالی مقام منطقه بودند. محل سکونت آنان روستای «کلوز» از توابع شهرستان «لریک» لنکران بود. این خاندان از نفوذ کلمه و استطاعت مالی فراوانی بهره مند بوده و سری نترس در برخورد با متجاوزان روس و سپس بلشویک داشتند. شیخ محمد مقدمات را نزد پدر و برادر آموخت، سپس در نجف اشرف سالیان متمادی حضور بزرگان

علمی جهان تشیع را درک و به مقامات عالی دست یافت. پدرش در اواخر قرن سیزدهم بدرود حیات گفت و وی با برادرش شیخ جعفر عهده دار وظایف روحانیت گردید. همواره برخوردهای متعدد و تندی میان این خاندان و سربازان روس تزاری رخ می داد تا آنکه نغمه های انقلاب بلشویکی از سال ۱۹۰۵م به گوش رسید. این برادران از همان آغاز، انحطاط و مقاصد شوم کمونیست ها را شناخته و به جهاد برخاستند. شیخ در سال ۱۳۳۱ ق/۱۹۱۳م بدرود حیات گفت و برادرش آیت الله شیخ جعفر نیز چند سالی پیشتر وفات کرد. اینان علم و اجتهاد را برای فرزندان خود به ارث گذاشتند. فرزند شیخ محمد، *آیت الله میرزا عبدالحسین لنکرانی* بود که بعدها نام *واعظی لنکرانی* را برای خود برگزید و پس از پدر، بزرگ خاندان شد و صراط مستقیم پدر و اجدادش را پیمود. پس از برقراری رژیم الحادی، به جهاد بی امان برخاست و در این راه، بسیاری از بستگانش به شهادت رسیده و عده ای نیز اسیر و تبعید شدند و دیگر کسی از سرنوشتشان باخبر نشد. *میرزا عبدالحسین* تا آنجا که یارای جهاد داشت، ایستاد و به جنگ مسلحانه ادامه داد.

پس از روی کار آمدن استالین در سال ۱۹۲۴م و تنگ تر شدن حلقه محاصره، طی درگیری شدیدی با جمعی از یاران خود از سرحدات ایران گذشته و در روستای «سر خانلو» از توابع اردبیل سکنا گزیدند. علما و مردم اردبیل از او درخواست کردند که در شهر اقامت کند تا از محضرش بهره ببرند، اما میرزا پس از اندکی توقف در شهر، به سرخانلو بازگشت و همانجا را وطن خویش قرار داد و تا واپسین لحظات مسدود شدن مرزهای شوروی سابق، جهادگران آن سوی مرز را تدارک نمود و از مبارزه باز نایستاد. سرانجام در پنجم شوال سال ۱۳۸۶/دسامبر ۱۹۶۶ بدرود حیات گفت و در قبرستان روستای سرخانلو به خاک سپرده شد.^{۱۵}

عالمانی که از آنها یاد شده، تنها چند نمونه از عالمان دینی قفقازند که مقاومت مسلحانه را برگزیدند.

مقاومت فرهنگی

با وجود همه مخاطرات و تهدیدها و اعمال خشونت و بی رحمی از سوی حکومت استالین که از سال ۱۹۳۰م - ۱۹۳۹م روزگار تصفیه بزرگ^{۱۶} نامیده شد و به قلع و قمع مخالفان اقدام کردند، صدها و بلکه هزاران نفر از عالمان دینی و روحانیان و مؤمنان به شهادت رسیده و زندانی شده بسیاری نیز دستگیر و به نقطه نامعلومی انتقال داده شدند و دیگر کسی از سرنوشتشان باخبر نشد. جمعی از عالمان دینی نیز صلاح بر آن دیدند که زندان و تهدید و تبعید را تحمل کرده و به حضور خود در میان مردم مسلمان ادامه دهند. و این یکی از برجسته ترین نقاط قوت روحانیت شیعه است که در سختی و سهولت روزگار، مردم خود را تنها نمی گذارند. از چهره های شاخص این دسته از علما، تندی چند را یادآور می شویم:

۱. آیت الله میرزا محمد حسین لنکرانی

آیت الله میرزا محمد حسین لنکرانی، مشهور به «امام آخوند» فرزند ملا عبدالحمید از علمای اعلام و فقهایی عظام قفقاز در سال ۱۲۹۵ ق / ۱۸۷۸ م در شهر لنکران متولد شد و مقدمات را نزد پدر و دیگر عالمان لنکران آموخت، سپس به نجف اشرف رفت و سالیان متمادی از محضر حضرات آیات عظام سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و میرزا محمد حسین نایینی بهره برد و نیز در فلسفه از محضر آقا سید حسین بادکوبه ای استفاده کرد و به مقام اجتهاد رسید، سپس به زادگاه خویش بازگشت. به رغم آنکه امکان مهاجرت به ایران برای ایشان فراهم بود سنگر مقاومت را ترک نکرد و در لنکران ماند. وی یکی از بزرگ ترین عالمان قفقاز در دوران تاریک حاکمیت کمونیست هاست که بارها تحت پیگرد و آزار و اذیت دژخیمان رژیم الحادی قرار گرفت و کتابخانه و اموالش مصادره شد، اما تمام مرارت ها و سختی ها را به جان خرید و در سنگر بندگی خدا و سربازی حضرت بقیه الله الاعظم - ارواحنا فداه - استوار ایستاد. ایشان با مرجع وقت جهان تشیع حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجرودی مکاتبات و مراوداتی داشت. مرحوم حجت الاسلام والمسلمین شیخ حسین زاهدی لنکرانی برای نگارنده نقل کرد:

«به بهانه های مختلف، از جمله نسبت فامیلی، نامه های ایشان را با آیت الله بروجرودی رد و بدل می کردم. گاه ایشان از مسائل شرعی سؤال می نمود. یک بار که مکتوب ایشان را نزد آیت الله بردم، مرحوم میرزا ذیل مسئله ای فقهی مرقوم داشته بود: «به نظر حقیر چنین می رسد» و دیدگاه فقهی خویش را نگاشته بود. آیت الله بروجرودی با قرائت این قسمت از نامه گریست و فرمود: «چه بزرگانی را در پشت حصار داریم!»

آن عالم ربّانی در دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۸۰ / ششم اکتبر ۱۸۶۰ رحلت کرد. و پیکر پاکش در قبرستان شهر لنکران به خاک سپرده شد. در پی ارتحال ایشان مجلس ختمی با همت آیت الله شیخ حسین لنکرانی از طرف علمای بزرگ تهران برگزار شد.

۲. آیت الله شیخ باقر ناردارانی

وی از علمای اعلام قفقاز است که در سال ۱۲۹۱ ق / ۱۸۷۴ م در قصبه «نارداران» از توابع باکو متولد شد. مقدمات و سطوح عالی را نزد روحانیان و عالمان زادگاهش آموخت، سپس به نجف رفت و از محضر حضرات آیات عظام طباطبایی یزدی و آخوند خراسانی و دیگران بهره برد و به مقامات عالی علمی نایل آمد. در سال ۱۹۱۲ م به زادگاهش بازگشت و به فعالیت های دینی پرداخت. به رغم همه تهدیدها و شهادت هم قطارانش، همچون حضرات آیات شیخ احمد و شیخ رسول و شیخ حسن از علمای منطقه، با قامتی سرفراز در سنگر دیانت ایستاد. سالخوردگان قصبه نارداران چهره پر صلابت آن عالم ربّانی را بالای منبر هنگام وعظ و خطابه، سلاح به دست، به خاطر دارند و برای اینجانب نقل نموده اند که بی هیچ هراسی آیات الهی و روایات معصومان (ع) را برای مردم می خواند. اگر چه مأموران کمونیسم او را مکرر تهدید به قتل کرده و

انواع

آزار و اذیت ها را روا داشتند، اما نتوانستند بر وی غلبه کرده و او را از تبلیغ دین بازدارند. آن عالم مجاهد در سال ۱۳۵۶ ق / ۱۹۳۷ م دار فانی را وداع گفت و پیکر پاکش در قبرستان نارداران به خاک سپرده شد.

۳. آیت الله میرزا عبدالکریم مشتاقایی بادکوبه ای

ایشان از علمای اعلام و روحانیان عالی مقام قفقاز است که در سال ۱۲۸۳ ق / ۱۸۶۷ م در قصبه «مشتاقا» از توابع باکو تولّد یافت. وی تحصیلات خود را در زادگاهش و مدرسه «حاج بابا» ی باکو آغاز کرد، سپس در حوزه های علمیه مشهد مقدس و نجف اشرف به پایان برد و به زادگاهش بازگشت و در دوران حاکمیت کمونیسم در کمال غربت و مظلومیت و انزوا روزگار گذراند، اما از تألیف و تحقیق و تربیت شاگردان به صورت پنهانی بازنیستاد. ایشان هفت جلد کتاب تألیف کرده اند که اکنون در اختیار نگارنده سطور است. وی ششم صفر سال ۱۳۸۰ ق / بیستم جولای ۱۹۶۱ م دار فانی را وداع گفت و پیکرش در قبرستان زادگاهش به خاک سپرده شد.

از این دست عالمان عالی مقام و مجاهد و مقاوم جبهه فرهنگی، بسیاری را می توان نام برد، از جمله شیخ جلال لنکرانی (م ۱۳۸۰ ق)، شیخ بشیر/ارکوانی لنکرانی (م ۱۳۸۶ ق)، شیخ یونس قاسم زاده (م ۱۴۰۸ ق)، شیخ علی بنده بابایی (م ۱۴۰۳ ق)، شیخ اسدالله سیف الدینی (م ۱۳۷۵ ق)، شیخ قدرت الله لنکرانی (م ۱۳۷۹ ق)، شیخ محسن حکیم زاده (م ۱۳۸۷ ق)، شیخ مظاهر ناردارانی (م ۱۳۹۶ ق)، میر هاشم سالیانی (م ۱۳۶۰ ق)، شیخ مظفر لنکرانی (م ۱۳۵۹ ق) و

در این میان، عده ای از عالمان دینی قفقاز نیز وظیفه خود را در مهاجرت فی سبیل الله تشخیص داده، جلای وطن کردند و به شهرهای ایران و عراق رفتند و بدین سان حیات علمی و معنوی سرزمین و ملت خویش را استمرار بخشیدند. از این گروه می توان حضرات آیات شیخ صدر/بادکوبه ای (م ۱۳۹۲ ق)، استاد بزرگ فلسفه و حکمت نجف اشرف (در نیمه دوم قرن چهاردهم هجری)، شیخ عبدالحسین بهبودی لنکرانی (م ۱۴۲۶ ق)، شیخ اسحاق قفقازی (م ۱۳۹۱ ق)، حاج شیخ مجتبی لنکرانی (م ۱۴۰۶ ق)، شیخ غلامحسین محامی بادکوبه ای (م ۱۳۶۹ ق)، ملا عبد/الرزاق لنکرانی (م ۱۳۸۲ ق)، سید محمد بادکوبه ای (م ۱۳۸۹ ق) و بسیاری دیگر را نام برد.

آنچه در این نوشتار به اختصار ذکر شد تنها گوشه ای از جریان مقاومت عالمان دینی در قفقاز بود؛ مقاومتی که به درازای دوپست سال در جای جای این سرزمین اشغال شده و مظلوم در جریان بود.

نتیجه گیری

حوادث تلخ و رنج آور دو قرن گذشته تاریخ ایران، گویای آن است که بیگانگان طی برنامه ای بلند مدت، قصد تجزیه ایران و در نهایت، حذف اسلام را در این کشور عزیز داشتند. منطقه قفقاز در راستای این توطئه بر اساس

قراردادهای تحمیلی و ننگین گلستان و ترکمانچای، در کنار بی تدبیری حاکمان وقت از ایران جدا شد. حوادث بعدی نشان داد که حاکمان روس علاوه بر جدایی مرزی قفقاز از ایران، قصد تغییر هویت فرهنگی، دینی و تاریخی مردم این سامان را داشتند. روسیه کمونیستی با حذف تمام مظاهر دین اسلام، از جمله تعطیلی مساجد و حوزه های علمیه، حذف زبان فارسی و رواج زبان روسی، گام بلندی در استحاله فرهنگ اسلامی، ایرانی مردمان قفقاز برداشت. با این همه، علمای بزرگی که در این عصر از قفقاز برخاستند به مبارزه با این جریان پرداختند. بسیاری از آنان با بذل مال، جان خود را نیز در راه این مبارزات فدا کردند، به طوری که هنوز با گذشت این دو قرن و پدید آمدن نسل های جدید در منطقه قفقاز، خاطره های فدا کاری آنان زبان به زبان نقل می شود.

هرچند خاطره جدایی قفقاز از ایران، یادآور تلخی جدایی یک طفل از مادر خود و یک نسل از هم نسلان دیگر است، ولی باید گفت هم چنان اقدامات ضد دینی حاکمان و مبارزات مردم دین مدار آن دیار ادامه دارد. امیدواریم هرچه زود تر با ظهور حضرت بقیةالله الاعظم؟، شاهد پیروزی این مبارزه ها باشیم.

پی نوشت ها:

- ۱- *دایرة المعارف تشیع*، ج ۱۳، ص ۲۵۰، به نقل از: حکیم ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، (چ مسکو)، ج ۳، ص ۲۴۰.
- ۲- همان.
- ۳- ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۵۵۵.
- ۴- *منتقلة الطالبیه*، ابواسماعیل طباطبای، ص ۸۸.
- ۵- علی اکبر مهدی پور، *آستانه مبارکه بی بی هیبت*، در: محمد ملکی، سفیران رستگاری (سی مقاله درباره امام زادگان)، ص ۲۷-۳۳.
- ۶- در مجموعه ای با عنوان «فرزانگان قفقاز» از این قلم در معرفی این بعد از فرهنگ دینی قفقاز تلاش شده است.
- ۷- نجاشی، *رجال*، ص ۳۰۸؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۱۶۶ و ۲۵۳.
- ۸- خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۲ ص ۴۵۱.

۹. همان.

۱۰. درباره برخی از اصحاب ائمه (ع) که اهل تفلیس بوده‌اند ر.ک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۶، ص ۱۴-۱۵.

۱۱. ر.ک: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، *شیخ حسین لنگرانی به روایت اسناد ساواک*، مقدمه.

۱۲. در مجموعه «فرزانگان قفقاز» توجه خاصی به دویست سال اخیر شده و شرح حال صدها تن از علما و روحانیان ذکر گردیده که به خواست خدا به زودی در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

* اطلاعات مربوط به عالمان دینی در این مقاله، برگرفته از کتاب «فرزانگان قفقاز» به قلم نویسنده این مقاله است. برخی از اطلاعات نیز بصورت میدانی - در زمان حضور در منطقه قفقاز - جمع‌آوری شده است.

۱۳. جهت اطلاع بیشتر درباره استالین و فجایعی که انجام داد ر.ک: استالین مخوف، *مارتین ایمیس*، ترجمه حسن کامشاد.

۱۴. برای تمامی موارد مذکور مستندات متعددی در یک تحقیق میدانی به دست آمده که امیدوارم در آینده‌ای نزدیک منتشر گردد.

۱۵. فرزند ارشد ایشان حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمود واعظی لنگرانی و نوادگان روحانی ایشان، ساکن شهر مقدس قم می‌باشند. فرزند دیگر ایشان مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ عبدالله واعظی لنگرانی پس از تحصیلات عالی، در اردبیل رحل اقامت افکند و به شئون روحانیت اشتغال ورزید و سال گذشته در آن جا به رحمت ایزدی پیوست.

۱۶. Repressiya.

منابع

اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق احمد صقر، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.

ایمیس، مارتین، *استالین مخوف*، ترجمه حسن کامشاد، نشر نی، ۱۳۸۲ ش.

طباطبا، ابواسماعیل، *منتقلة الطالبیة*، نجف، المكتبة الحیدریة، بی تا.

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۷ش.

دائرة المعارف تشیع، زیر نظر بهاءالدین خرمشاهی و دیگران، تهران، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۸ش.

طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الفهرست، به کوشش محمد رامیار، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ش.

خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، تاریخ بغداد (مدینه السلام)، تحقیق بشار عواد معروف، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۲۲ق.

مهدی پور، علی اکبر، «أستانه مبارکه بی بی هیبت» در: سفیران رستگاری (سی مقاله درباره امام زادگان)، محمد ملکی، بی جا، سازمان اوقاف و امور خیریه، ۱۳۸۶ش.

مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، بی جا، وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳ش.

نجاشی اسدی کوفی، احمد بن علی، رجال، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.